

تمدنی ناسازگار با انسان!

در شماره پیش قسمتی از نوشته‌های دکتر «کارل» را درباره این تمدن و ناسازگاری آن را با انسان و همچنین خصوصیتی را که نادیده گرفته و پامال کرده‌است نقل نمودیم اینک دنباله سخنان وی :

«اگر منحصر آدر پرورش یکی از فعالیت‌های عاطفی یا هنری یا عرفانی افراط شود افراد، کوچک و با افکار غلط و کوتاه و موهوم پرست بیارمی آیند و در اجتماع امروزی اغلب با چنین افرادی برخورد میکنیم ، برای پرورش حس جمالی و عرفانی و تهیه هنرمندان و شاعران و روحانیون و بطور خلاصه کسانی که بدون آرایش و پیرایه جنبه‌های مختلف زیبایی را می‌نگرند تربیت عالی فکری ضرورت ندارد ؛ همینطور است درباره حس اخلاق و قضاوت ولی فعالیت‌های اخیر تقریباً خود بخود کفایت میکنند .. بدینجهت باید پرورش آنان بیش از هر چیز در تعلیم و تربیت مورد توجه باشد زیرا سبب تعادل فرد میگردد و او را چون عامل محکم و پرمقاومتی برای اجتماع میسازد» (۱) (برای اینان که برای بالابردن تمدن

(۱) جملات بین گیومه را از متن عربی ترجمه کردیم چون با آنچه در متن فارسی آمده کاملاً اختلاف دارد در جوع فرمائید به «انسان موجود ناشناخته»

ص ۱۴۵ و «الانسان ذلك المجهول» ص ۱۸۵ .

در ترجمه فارسی بجای جملات داخل «گیومه» چنین آمده است: دانشمندان و هنرمندان بزرگی که وجودشان موجود زیبایی و موجب رفاه و سلامت دیگران است خود با فقر زندگی میکنند و در تنگدستی جان میسپارند و در عین حال دزدان اجتماع با پول دیگران بخوشی و در نعمت بسر میبرند، راهزنان بوسیله سیاسیون حمایت میشوند و پلیس مایه زحمت ایشان نمیکردد کودکان اعمالشان را روی پرده سینما چون قهرمانان تحسین و در بازیهای از آنان تقلید میکنند

صنعتی کار می‌کنند ، احساس معنوی بیش از هوش ضرورت دارد) (۲) (ص ۱۶۸-۱۶۹ عربی و ۱۳۲ فارسی).

« اگر فعالیت هنری نزد بسیاری از افراد در حال خمود باقی میماند ؛ بدانجهت است که « تمدن صنعتی » مارا از هر طرف با مناظر زشت و مبتذل خود احاطه کرده است ، و آنکه ما نیز خود بماشینی تبدیل یافته‌ایم ؛ کارگر عمل واحدی در روزانه هزار بار در کارخانه تکرار میکند و از شیمی عمیق جز قطعه کوچکی که باو سپرده شده نمیسازد ، و چون هیچگاه شیء کاملی تهیه نمی‌کند ، نمی‌تواند فکرش را بکار بیندازد . و از آن استفاده ببرد مانند اسبی چشم بسته تمام روز را برای کشیدن آب از چاه بدور چرخ می‌گردد .

(تکنیک استخدام جنبه‌های مختلف فعالیت عقلی را که ممکن است هر

روز بهره‌تازه‌ای بآدمی دهد برای او حرام کرده است) (۳)

تمدن جدید با قربانی کردن معنویت در برابر مادیت خطای بزرگی را مرتکب شده و خطر این خطا از آنجهت زیاد است که حس‌طنین مردم را بیدار نمی‌کند و همه باسانی آنرا مانند زندگی زیان بخش شهرهای بزرگ و زندانی شدن در کارخانجات پذیرفته‌اند ، معهذاکسانیکه در کارهای خود حتی از اندک تلذذ هنری برخوردارند خیلی از آنهائیکه فقط شیئی را بخاطر مصرف آن میسازند ، خوشبخت‌ترند ، بدیهی است که صنعت باشکل کنونی خود ابتکارات و لذات کارگران را زائل کرده است و لااقل بخشی از ابتذال و تاریکی تمدن حاضر ناشی از زوال حس جمالی و عدم التذاذ از آن در زندگی روزانه است (ص ۱۲۶-۱۲۵ فارسی - ص ۱۶۱-۱۶۲ عربی) .

« اجتماع امروز فرد را از زیاد برده است و جز به موجود انسانی توجه ندارد و گوئی فائل به حقیقت کلیات است و مارا چون مجردات در نظر می‌آورد ، این اشتباه مفاهیم فرد و موجود انسانی اجتماع مارا بسوی خطای بزرگی یعنی یکنواخت کردن افراد سوق داده است . اگر آدمیان یکسان بودند پرورش و تربیت و بکار و داشتن و تأمین معاش ایشان بصورت اجتماعات کثیری چون چهارپایان اهلی ممکن بود ولی هر کس یک شخصیتی دارد و نمی‌توان او را چون سمبولی در نظر آورد .

« خبط بزرگ اجتماع امروزی در اینست که از سنین کوچکی ، کودکستان و

دبستان را جایگزین قانون خانواده و دامان مادر کرده است این امر را باید معلول

(۲) قسمت اخیر که از متن عربی ترجمه شده با ترجمه فارسی فرق دارد .

(۳) این قسمت در ترجمه فارسی نیامده است .

خیانت‌زنان دانست، مادرانیکه کودکان خود را به کودکستان میسپارند تا به شغل اداری و هوا و هوس و تفننات ادبی و هنری خود پردازند، و یا فقط وقت خود را بیازی قمار و سینما به بطالت بگذرانند، سبب خاموشی اطاقهای خانوادگی که کودکان در آنها بسی چیزها فرا میگیرند میشوند، بچه‌سگهایی را که در لانه بزرگ میکنند، رشدشان خیلی کمتر از آنهاست که در آزادی بدنبال پدر و مادر خود میدوند، همچنین رشد کودکانیکه در میان خانواده خود بسر می‌برند، بیشتر از اطفالی است که در مدارس شبانه روزی بین همسالان خود زندگی میکنند، کودک بزودی شالوده و خصائص بدنی و عاطفی و روانی خود را در قالب شرایط محیط میریزد، و بدینجهت از کودکان همسن خود کم چیز یاد میگیرد و وقتی بصورت واحد گمنامی در مدرسه تنزلی می‌یابد خوب رشد نمی‌کند، برای پرورش صحیح، هر فرد نیازمند به تنهایی نسبی و توجه اجتماع کوچک خانوادگی است.

« همچنین اجتماع امروزی، بعلت عدم توجه به فرد، افراد بالغ را نیز رو به تحلیل می‌برد، برای آدمی تحمل طرز زندگی کنونی و کاریکنواخت در کارخانه‌ها و ادارات و مؤسسات تولیدی گران تمام میشود و بدون کیفر نمی‌ماند» (ص ۲۶۱ فارسی ۳۱۹ و عربی).

این بیانات نویسنده - که ما مختصری از آنرا در اینجا آوردیم و در همه کتابش پراکنده است - در یک احساس خلاصه میشود و آن احساس خطری است که این تمدن برای انسان و عناصر ذاتی و خصائص انسانی او بارمغان آورده است.

وی این بیانات را باین گفته که خصلت تهدید دارد و با آنکه از جانب یک دانشمند ابراز شده به فریادهای تهدید آمیز دینی میماند که مصیبتکاران را مخاطب میسازد، پایان میدهد:

« انسان امروزی پرداخته محیط خود و عادات زندگی و افکار است که اجتماع باو تحمیل کرده است. دیدیم که چگونه این عادات لطماتی به جسم و جان ما میزند و دانستیم که در حال حاضر تطابق ما با محیطی که بکمک وسایل علمی در پیرامون خود ایجاد کرده‌ایم بدون انحطاط ممکن نیست، در این مورد علم و تکنولوژی را نباید مقصر شمرد بلکه باید آدمی را خطاکار دانست، ما ندانسته‌ایم که چگونه صواب را از خطا و جایز را از ممنوع بشناسیم و بدین ترتیب به قوانین طبیعی و سرشتی خود پشت پا زده و گناهی بزرگ را که هیچگاه بدون کیفر نمیماند مرتکب شده‌ایم، اصول آئین علمی و اخلاق صنعتی در برابر حقیقت زیست‌شناسی ساقط شده‌اند، زندگی همیشه بکسانیکه از آن توقع بیجا دارند و قوانین طبیعی را پایمال میکنند، یک پاسخ میدهد، ضعیف میشود و تمدنها برهم میریزد، علوم مواد بیجان، مارا به دنیائی

کشانده است که متناسب با ما نیست و ما کور کورانه هر آنچه این علوم بما داده اند پذیرفته ایم ، فرد امروزی کوته بین ، تخصصی ، عاری از مواهب اخلاق ، بیهوش و برای اداره خود و هدایت تشکیلاتش ناتوانست» (ص ۳۲۲ عربی و ۲۶۳ فارسی) .

نویسنده آنگاه این تهدید را با فوریاد دیگری پیرامون آنچه باید کرد ، در یک فصل طولانی از کتاب خود تحت عنوان «**احیای انسان**» دنبال میکند و میگوید :

و باید شخصیتی را که آدمی در شرایط زندگی جدید از دست داده است با و بازگردانید و دو جنس را از نو بدقت متمایز کرد . مهم اینست که هر فرد بدون چون و چرا مرد یا زن باشد ، تعلیم و تربیت وی مانع از ظاهر غرایز جنسی و خصایص روانی و تمنیات جنس مخالف در او گردد و فرصت برای نمود تمام نیروها و استعدادهاش با و بدهد ، افراد انسانی را نمیتوان چون ماشینهای یک کارخانه یکسان و یک شکل ساخت و برای احیای شخصیت آنان ، باید قیود مدرسه و کارخانه و اداره را از میان برداشت و حتی اصول تمدن صنعتی و تکنولوژی را ترک گفت» (ص ۳۰۴ فارسی و ۳۶۸ عربی) .

و قبلاً در مقدمه کتاب چنین میگوید :

« این کتاب . . . همچنین بخاطر متفکرین تندروی که نه تنها بلزوم تغییراتی در شئون سیاسی و اقتصادی ، بلکه به واژگونی اصول تمدن صنعتی معتقدند و راه دیگری برای پیشرفت انسانیت آرزو میکنند نوشته شده» (ص ۸ فارسی و ص ۱۲ عربی) .

ما عمداً منتخبات فوق را بمنوان گواهی مردیکه نخستین صفتش اینست که دانشمند است و بر موضوع بحث خود تسلط دارد بطور گسترده و مفصل نقل کردیم . کما اینکه در فصل «**انسان موجود ناشناخته**» نیز چنین کردیم ، زیرا این مطالب گواهی مرد دانشمندی است که در آنچه طرح کرده بخوبی به بحث پرداخته و از عهده بر آمده و به علاوه شخصی است که در ظل حمایت همین «**تمدن**» که بدینسان بر آن میشود پرورش یافته و به این «**دانش**» که بدینگونه ناتوانی و نارسائیش را اعلام میکند ، ایمان دارد .

آنچه نقل کردیم به تنهایی برای دلالت عمیق بر آنکه این تمدن ، «**تمدنی ناسازگار با انسان**» است کافی است زیرا بدون شناخت طبیعت آدمی بوجود آمده و بدون ملاحظه ویژگیهای انسان و بدون ملاحظه بیدادیکه با و روامیدارد پویای راه اوست .

تمدن در این راه بخاطر افزایش تولید هر چه بیشتر بسود عده معدودی آژهند ، ویژگیهای نوعی و فردی و نیز ویژگیهای مردانه و زنانه انسان را از دست داده است .

تمدن در بهترین حالت خود در راه تسهیلات مادی و رفاه مشکوکی گام مینهد که اگر هم برای آدمی فایده‌ای داشته باشد، بلاشک با انسانیت انسان و ویژگیهای نوعی و فردی روشن او و ویژگیهای زن و مرد و خانواده و کودک و کلیه عناصر اصلی زندگی که در راه این تمدن از دست رفته، برابری نمیکند.

این تنها بازخواست ما از این تمدن و زندگی‌ایکه بر اساس آن تأسیس شده نیست و نیز زاویه دید ما نسبت به این تمدن بطور کلی، آن نیست که گذشت، زیرا ما و نویسنده کتاب در تشخیص «دردها» و شناخت «چگونگی موقعیت» بطوریکه در فصل ماقبل آخر این کتاب خواهیم گفت، دگر بینی داریم و بویژه در تشریح درمان و طریقه معالجه دگر بینی ما بیشتر و دامنه دارتر است.

زیرا نویسنده علیرغم افق وسیع دید و آزادی و اخلاص علمی‌ایکه دارد در تمامی تفکرات خود محکوم محیط تمدن خویش و انبوهی از رسوبات و وراثتهای فکری و شعوری و تاریخی است که هر چند در نظر خودش چنین مینماید که از کلیه این فشارها رهایی یافته ولی نتوانسته بطور کلی از آنها نجات یابد.

برای مثال سخنان او را در این باره که: تمدن حرکت دینی افرادی را که در پناه آن زندگی میکنند، از بین برده و انسانها را در مرتبای پست آفریده است، یادآوری میکنیم.

وی در تمام گفتارهای پراکنده‌ایکه در کتاب خود درباره حرکت دینی دارد، تنها یکی از صورت‌های این حرکت در خیالش مجسم میگردد و آن دست‌یازی بعقیده در شکل روحی محض است؛ همانگونه که يك فرد فعالیت هنری و زیباشناسی و ادبی خود را بررسی میکند، وی به حرکت دینی رنگ اینگونه حرکات را میدهد و بعنوان یکی از آنها میشناسد.

این شکل دین، از تصورات دینی حاکم بر اروپا مایه میگیرد که دین را بعنوان يك حرکت روحی و فردی میشناسد که در «نماز و دعا و مناجات و تصوف» و سایر حرکتهای فردی و روحی، مجسم میگردد و نویسنده بر تمدن ایراد میگیرد که این حرکت را در این شکل نابود کرده است.

وی علیرغم درک روشنی که درباره این جنبه دارد و علیرغم آنکه وقتی از این مرحله و نیز از آزمایشهای شخصی‌ایکه در این زمینه دارد سخن میگوید روحش به‌روز درمیآید، دین را آنگونه که ما میشناسیم، بعنوان يك سیستم کامل زندگی نمیشناسد.

حرکت دینی که وی تنها يك جنبه‌اش را توصیف کرده، سیستمی است که هم بر تلاشهای هنری و زیباشناسی و ادبی تسلط دارد و هم بر نظام اجتماعی و اقتصادی و تمدن بطور کلی مسلط

است! این حرکت روحی را نیز تحت سیطره خود دارد.

و همه این تلاشهای گوناگون در هر زاویه از زوایای زندگی از این سیستم سرچشمه میگیرد و بدان بازگشت دارد.

جنایت تمدن موجود و علت اساسی فساد آن و بهدردادن ارزشها و ویژگیهای انسانی و مشخصات فردی و همه چیزهایی که دکتر کارل بحق آنرا میگوید بیش از هر چیز در این نهفته است که تمدن این مطلب را طرد میگرداند: دین بعنوان یک سیستم الهی زندگی، این ویژگیها و این سلطه را داشته باشد.

و عبارت دیگر: **الوهیت خدا را نفی میگرد.**

نفی الوهیت خدا در آن مجسم شده که این تمدن سیستمهای غیر الهی برای زندگی اتخاذ کرده و هر چند مانند کشورهای کمونیستی علناً خدا را طرد نکرده ولی همینکه سیستمهای ساخته بشر را برای زندگی برگزیدند، **خود طرد قطعی خداوندی خداست.**

طرد خدا پیش از پیدایش تمدن کنونی بوجود آمد و علت خاصی داشت که از یکطرف در «تاریخ اروپا» و از طرف دیگر در «تاریخ مسیحیت اروپا» نهفته بود، تفسیر این پدیده نیز در تاریخ اروپا و تاریخ مسیحیت نهفته است.

بدلیل این طرد سابقه دارد که از اوان دوران رنسانس پیداشد و بدلیل آنکه اروپا به بت پرستی روم قدیم بازگشت، تمدن جدید بر پایه بی دینی استوار شد و همه این آفتها از همین شکاف بسراغ تمدن آمد و کلیه جنایات واقعی ای که تمدن نسبت بانسان انجام داد از همین چشمه پلید جوشید و نیز بهدردادن ارزشهای انسانی و ویژگیهای نوعی و فردی از سوی تمدن، از این رویشگاه نامبارک روئید.

و ما در این تشخیص، دگر بینی فراوانی با دکتر کارل داریم، دگر بینی ما در این است که ما از ریشه های عمیق آغاز میکنیم در حالی که او از یک مسأله فرعی یعنی: «عقب ماندگی علوم انسانی از علوم مادی» آغاز کرده است. دگر بینی ما در این است که ما حدود حرکت دینی را که این تمدن منکوب کرده در چنان شعاع گسترده ای درک میکنیم که همه جوانب زندگی انسانها را فرا میگیرد.

و از این جا و بر این پایه است که در تشخیص علاج نیز با وی اختلاف و دگر بینی داریم، البته در این فصل جای این بحث نیست و ما این گفته را در فصل ماقبل آخر کتاب که «راههایی» را پیشنهاد میکنیم بررسی خواهیم کرد، در این جا همین اشاره ما را کافی است که ریشه فساد در رویشگاه تمدن است و این در کنار پدیده های گوناگون فساد و تباهی است که دکتر کارل بعنوان دانشمندی بزرگ که در مطالعه و تشخیص و معالجه تنها به دانش اتکا دارد با درکی سلیم و اخلاصی مؤکد در کتاب گرانبهای خود عرضه داشته است.